

زمان برای حرکتی بزرگ جهت جلب اعتماد



دکتر هوشنگ امیراحمدی

استاد بخش برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در دانشگاه راتگرز و مدیر شورای ایرانیان و آمریکائیان

hooshang@amirahmadi.com

<http://www.amirahmadi.com>

مترجم: علی گل‌دوست

ژئوپلیتیک هسته‌ای در رابطه آمریکا و ایران:

زمان برای حرکتی بزرگ جهت جلب اعتماد(*)

مقدمه

در حال حاضر ایران یک چالش بزرگ در سیاست جهانی برای غرب و بخصوص برای آمریکا است. این کشور بخاطر آنچه از طرف آمریکا و متحدانش "ماهیت تهدید آمیزش برای صلح جهانی" عنوان شده در مقابل شورای امنیت سازمان ملل قرار گرفته است. این شورا تا کنون دوماه از تحریمهای سیاسی-اقتصادی را بر علیه ایران صادر کرده است و در نظر دارد به این رویه ادامه دهد تا اینکه جمهوری اسلامی ایران برنامه غنی سازی اورانیوم خود را متوقف کند (**). در عین حال، دولت جورج بوش ایران را تهدید کرده است که اگر دیپلماسی به بن بست برخورد کند، از قوه قهریه بر علیه این کشور استفاده خواهد کرد و در این میان سازمانهای مالی زیادی را نیز قانع کرده است تا همکاریهای اقتصادی خود با ایران را قطع کنند. این تحریمهای چند جانبه مضاف بر تحریمهای یکجانبه آمریکا است که آنها را از انقلاب سال ۱۹۷۹ بر علیه ایران اعمال کرده است. ایران به این متهم است که در صدد دستیابی به سلاحهای هسته‌ای است، که البته ایران این اتهامات را تا کنون بشدت رد کرده است. با وجود اینکه ارزیابی سازمانهای اطلاعاتی آمریکا در سال ۲۰۰۷ از لحن ملایمتری نسبت به سالهای گذشته برخوردار بود و این گزارش اعلام کرد که ایران در سال ۲۰۰۳ برنامه هسته‌ای نظامی خود را متوقف کرده است، مسئله بگرنج‌تر برای غنی‌سازی اورانیوم در ایران و مبهم ماندن "قصد" این کشور در آینده است. تمامی این مسائل، سال ۲۰۰۸ را به یکی از خطرناکترین سالها در مناقشه فزاینده میان آمریکا و ایران تبدیل کرده است.

آنچه موضوع هسته‌ای ایران را یک مسئله پیچیده می‌کند آن است که اصولاً اساس اتهامات علیه ایران بر پایه حدسیات، فرضیات، و نتیجه‌گیریهای است که در مورد ایران و رهبرانش وجود دارد و نه بر اساس اطلاعات مستدل و حقایق قابل اثبات. در ضمن، مسئله گسترش ژئوپلیتیک هسته‌ای و تغییر بافت قدرت در خاور میانه هم مطرح است که پیامد رقابتهای منطقه‌ای و استراتژیک بین ایران آمریکا می‌باشد؛ تصرف عراق توسط آمریکا و مناقشه طولانی آمریکا و ایران از متغیرهای دیگر این معادله هستند. از دیگر عناصر پیچیده این رابطه می‌توان به رشد قدرتهای جهانی جدید، از جمله چین و روسیه، و نفوذ روز افزون آنها در خاورمیانه، کاهش پیدا کردن ذخایر و تولیدات نفت جهانی و افزایش تقاضا، تحلیل قدرتهای منطقه‌ای، از جمله عراق و اسرائیل، افزایش تهدیدهای جهانی، و رشد و نمو بازیگران منطقه‌ای با نام "ارتشهای خیابانی" اشاره کرد. مناقشه فزاینده بین ایران و دشمنانش به واسطه رشد اسلام رادیکال در کشورهای نفت خیز خلیج فارس و افزایش قدرت محافظه کاران سنتی در صحنه سیاسی ایران، آمریکا، و اسرائیل شدیدتر هم شده و همه این مسائل به یک عدم اطمینان کامل بین طرفین درگیر در این مناقشه انجامیده است. این حالت بگرنج بین آمریکا و ایران معمولاً به ابهام بیشتر در تمییز دادن بین حقایق و افسانه‌ها منجر شده است.

در همین حال چون سیاست‌گذاران نمی‌توانند خودشان را از طرز فکر دوره جنگ سرد و تفکر بازنده‌برنده در روابط بین الملل رها سازند، پیچیدگی این مناقشه بیشتر هم می‌شود. بنابراین، این سیاستمداران بجای اینکه در کنار یکدیگر به فکر حل مشکلات منطقه‌ای باشند، درگیر بازیهای متداول سیاسی می‌شوند تا بتوانند تسلط خودشان را بر رقبای بالقوه خودشان حفظ کنند. این بازیها تا کنون مانع بزرگی در مقابل اعتماد سازی در رابطه بین ایران و آمریکا و از سرگیری احتمالی روابط بوده است. با پرداختن به ژئوپلیتیک هسته‌ای در خاورمیانه بزرگ و نقش ایران در آن، این مقاله مروری است بر حقایق و ادعاهای بی اساس در این زمینه که بر رابطه پیچیده بین ایران و دشمنان هسته‌ای اش حاکم هستند. علاوه بر این، این مقاله فراخوانی است برای تغییر چهارچوب حاکم بر رابطه آمریکا و ایران. علی الخصوص پس از گزارش "ان-آی-ای" در سال ۲۰۰۷، امید این است که ما از این وضعیت بحرانی کنونی به سمت یک معامله تشویقی بزرگ نزدیک شویم. البته با توجه به بافت نیروهای درگیر در مناقشه بین آمریکا و ایران، هم واشنگتن و هم تهران انتظار دارند که غرور ملی شان حفظ شود تا پس از آن بخواهند از موضع سخت خود کوتاه بیایند. بنابراین در رابطه بین این دو کشور، فقط یک شوک می‌تواند شکافی در دیوار بی اعتمادی بین آمریکا و ایران ایجاد کند.

در حال حاضر، اعتقاد عمومی بر این است که ایران در یک منطقه خطرناک واقع شده است و بخاطر این موقعیت جغرافیایی حساس است که این کشور در صدد ساخت بمب اتمی است تا امنیت خودش را تامین کند. مضاف بر این، از آنجایی که ایران از نظر منابع نفت و گاز غنی است، این سؤال مطرح است که پس چرا ایران بدنیاال انرژی هسته‌ای است. آنها فراموش میکنند که صنعت نفت و گاز ایران سالها است که تحت تحریمهای آمریکاست. اما یک تحلیل سازنده تر در مورد این "منطقه خطرناک" توجیه عمل ایران برای امنیت ملی خودش در ارتباط با تهدیدهایی است که متوجه آن کشورند. مثلا، این واقعیت که ایران در منطقه‌ای قرار دارد که همسایگانش به سلاحهای اتمی مجهز هستند، همسایگان با آن دشمنی می‌کنند، دارای نهضت‌های جدائی طلبانه داخلی است، گروههای تروریستی در آن مملکت فعال هستند، باندهای افبونی قاچاق مواد مخدر وجود دارند، و اینکه ایران در آن منطقه تنها واقع شده، معمولا در محاسبات به فراموشی سپرده می‌شوند. در مورد تنهائی ایران همین بس بیاد آوریم که ایرانیها از نژاد آریائی هستند، مذهب آنها شیعه است، و به زبان فارسی صحبت می‌کنند. این در حالی است که آنها در میان عربها و ترکهای سنی قرار گرفته‌اند که به زبان عربی و ترکی صحبت می‌کنند و از نژاد سامی هستند. تنها اسرائیل است که به طور تقریبا مشابه به عنوان یک کشور تنها در منطقه واقع شده است و جالب اینجاست که این دو کشور تنها با همدیگر دشمن هم هستند.

از آنجائیکه ایران با بمب‌های اتمی احاطه شده است، در میان کشورهای غیر دوست و گروههای متخاصم قرار گرفته است، و در منطقه تنهاست، ایران معاصر معمولا در میان ترس و وحشت ناشی از قدرتهای متخاصم خارجی بسر برده و میبرد. تلاش نیروهای مخالف سیستم در داخل ایران هم دلیل دیگری است بر هراس نظام سیاسی ایران. حافظه تاریخی ایرانیان در مورد تهاجم دیگران به خاک این کشور هم این حس عدم امنیت را پیچیده تر می‌کند. بنابراین، ما باید به ایران و برنامه هسته‌ای اش از این دیدگاه آسیب پذیرانه نگاه بکنیم. ضمنا" این نکته هم باید در نظر گرفته بشود که برنامه هسته‌ای ایران در محدوده این منطقه هسته‌ای شده و هویت ژئوپلیتیک آن معنی پیدا می‌کند. برای تمرکز بهتر و درک عمیق تر، این مقاله بر نقش ژئوپلیتیک هسته‌ای تاکید دارد، موضوعی که تجزیه و تحلیل آن به یک ارزیابی بهتر و واقع بینانه تری از برنامه هسته‌ای ایران منجر خواهد شد. ژئوپلیتیک یعنی اهمیت سیاسی مناطقی که در روابط بین الملل مطرح هستند. در همین ارتباط، ژئوپلیتیک هسته‌ای یعنی میزان تراکم نیروگاههای هسته‌ای در یک منطقه، اهمیتشان، مشکلاتی که ایجاد می‌کنند، و یا راه حل‌هایی که پیش روی می‌گذارند.

در تجزیه تحلیل ژئوپلیتیک هسته‌ای در خاور میانه، ما می‌توانیم به نتیجه گیریهای متفاوتی برسیم. برای شروع، در منطقه خاور میانه تنها یک کشور است که قدرت اتمی است و دارای دهها بمب اتمی است و آن هم اسرائیل است. با وجود اینکه ایران اصرار می‌ورزد که تکنولوژی هسته‌ای را برای تولید انرژی و سایر منظورهای صلح آمیز می‌خواهد، اما اگر روند کنونی فشار و تهدید علیه ایران ادامه پیدا کند، ایران دومین کاندیدا برای تبدیل شدن به یک قدرت اتمی در منطقه خواهد بود. منطقا" ژئوپلیتیک هسته‌ای خاور میانه را میتوان گسترش داد تا پاکستان، هندوستان، چین، و روسیه را هم در بر بگیرد چرا که آنها هم بمب هسته‌ای دارند و هم از طرق مختلف به این منطقه ژئوپلیتیک مربوط هستند. از پنج کشوری که دارای بمب اتم هستند، روسیه و چین قبل از اینکه معاهده منع گسترش سلاحهای اتمی توسط سازمان ملل به تصویب برسد، بمب اتمی خود را ساختند. سه کشور باقیمانده، یعنی اسرائیل، هند و پاکستان هیچوقت به معاهده منع گسترش سلاحهای اتمی نپیوستند و بمبهای خودشان را برخلاف میل جامعه جهانی ساختند. اگر ایران بخواهد بمب اتمی بسازد، که البته در آینده نزدیک بعید بنظر میرسد، اولین کشور امضاء کننده این معاهد در خاورمیانه خواهد بود که دست به چنین کاری می‌زند.

این مسئله که این کشورها بمبهای اتمی خود را به دلایل دفاعی و یا تهاجمی ساختند، در مقابل این واقعیت که اینها به قدرت‌های اتمی تبدیل شده اند، اهمیتی ندارد. این مسئله در مورد ایران هم صادق است. در واقع، در مسابقه تسلیحاتی خاور میانه، می‌توان یک رابطه زنجیره‌ای را مشاهده کرد. روسیه بمب خودش را ساخت تا با بمب آمریکائی مقابله کند. در عکس العمل به بمب روسیه، چین بمب اتمی خودش را ساخت. هند بمب اتمی خودش را ساخت تا با بمب

اتمی چین مقابله کند و پاکستان هم بمب اتمی خودش را ساخت تا در مقابل بمب اتمی هند قدرت عرض اندام داشته باشد. تسلسل این زنجیره موقعی پاره می‌شود که ما به بمب اتمی اسرائیل می‌رسیم. ساخت بمب اتمی توسط اسرائیل یک عمل کنشی بود تا اینکه یک عمل واکنشی. هیچکدام از دشمنان سنتی اسرائیل یعنی عربها دارای بمب اتمی نبودند و "بمب اتمی اسلامی" پاکستان هم سالها پس از مورد اسرائیل به مرحله نهائی رسید. بنابراین، همانطور که آمریکا برای ترویج مسابقه تسلیحات اتمی در جهان مسئول است، اسرائیل هم به تنهایی مسئول راه انداختن مسابقه تسلیحاتی در خاور میانه است. اگر ایران بمب اتمی بسازد، این تنها در عکس العمل به ساخت بمب اتمی از جانب اسرائیل و سایر قدرتهای اتمی است. بنابراین، عمل ایران یک عکس العمل است تا اینکه بخواهد یک عمل تهاجمی و با کنشی باشد.

علاوه بر این، یک جنبه دیگر هم در مورد ژئوپلیتیک هسته‌ای خاورمیانه وجود دارد و آن هم استفاده غیر صلح جویانه از تکنولوژی هسته است. واقعیت این است که تکنولوژی هسته‌ای در خاورمیانه عمدتاً به منظور تولید انرژی و یا استفاده صلح آمیز از این انرژی نیست و در خیلی از موارد برای تولید سلاحهای اتمی است. در میان آنهایی که به این فن آوری رسیده‌اند، ایران تنها کشوری است که صاحب بمب نشده است و ادعا می‌کند که هرگز از برنامه صلح آمیز تخطی نخواهد کرد و از آن برای تولید سلاح استفاده نخواهد کرد. اما، واضح است که در غیاب یک راه حل اصولی برای برنامه هسته‌ای ایران، این ایپدیمی سلاح هسته‌ای تهران را هم برآن خواهد داشت تا گزینه تولید سلاح اتمی را همانند پنج کشور دیگر منطقه در نظر بگیرد. علی‌الخصوص، چون آمریکا و اسرائیل تهدیدی مستقیم برای امنیت ملی و رژیم ایران محسوب می‌شوند، این قضیه مسلم تر می‌شود. بنابراین بی دلیل نیست که ایران همیشه خواهان یک خاورمیانه عاری از سلاحهای هسته‌ای بوده است و می‌خواهد بجای اینکه بمب در مقابله با بمبها بسازد، وضعیتی فراهم کند تا بمبهای موجود از بین برده شوند.

وقتی که به تمایلات احتمالی و رقابتی هسته‌ای ایران نظر می‌افکنیم، باید به رابطه‌ای که بین این تمایلات و موقعیتی که این کشور در منطقه دارد هم دقت کنیم. در خاورمیانه بزرگ و در میان همسایگانش، پنج کشور اتمی که در اطراف ایران قرار دارند از قوی ترین ارتشها در منطقه نیز برخوردارند. بغیر از اسرائیل، آنها از بزرگترین و پر جمعیت ترین کشورهای منطقه هم محسوب می‌شوند. ایران هم کشوری است که خود را در قد و قواره آن کشورهای وابسته به کلپ اتمی در منطقه تلقی می‌کند. همه این شش کشور از اهمیت ویژه‌ای در منطقه برخوردار هستند، ضمن اینکه روسیه و چین از بازیگران اصلی در صحنه جهانی هم هستند. در این میان هند هم هست که با بهبود وضعیت اقتصادی و سیاسی‌اش در صدد است تا به یک بازیگر جهانی مبدل شود. ایران و اسرائیل دارای جاه طلبی‌های بین المللی نیستند اما خود را قدرتهای منطقه‌ای می‌دانند. هر دو هم در صددند که موقعیت منطقه‌ای خود را حفظ کنند و هیچکدام از این دو نمی‌خواهد که دنباله رو دیگری باشد. رقابت این دو قدرت هم بر اساس واقعیهایی موجود و هم بر اساس فرضهای غیر معقول و تهدید متقابل بنا شده و به همین خاطر مناقشه آنها عاری از یک تفکر یا مقابله استراتژیک است و بیشتر به یک مناقشه عکس‌العملی تبدیل شده است.

چون ایران توانائی این را دارد که به عنوان یک کشور پر قدرتر از اسرائیل مطرح شود، تنها گزینه در مقابل اسرائیل، برای حفظ موقعیت خود و بنا به گفته برخی از اسرائیلی‌های تند رو حفظ موجودیت کشورشان، این است که تسلط نظامی خود را که بر پایه سلاحهای اتمی‌اش هم بنا شده در منطقه حفظ کند. این مسئله ایجاب می‌کند که اسرائیل از دستیابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای، و نه فقط دستیابی به بمب اتمی، جلوگیری بکند. به همین خاطر است که اسرائیل مضطربانه از هر گونه غنی سازی در هر سطحی در خاک ایران ناخشنود است. اسرائیل نمی‌خواهد که ایران مثل خودش یک قدرت اتمی منطقه‌ای شود و اعلام کرده است که اقدامات لازم را به عمل خواهد آورد تا اینکه قدرت ایران را تحت کنترل نگه دارد. از آنجائی که اسرائیل به تنهایی قادر نیست تا قدرت ایران را در مسیر دلخواهش نگه دارد، ایالات متحده آمریکا را به نحوی استنادانه وارد این بازی خطرناک خود با ایران کرده است. اسرائیل مشکل مشابهی را با عراق هم داشت که البته آن را با ویران کردن "اوسیراک"، یک راکتور ۴۰ مگاواتی آب سبک برای آزمایش مواد هسته‌ای در نزدیکی بغداد، در سال ۱۹۸۱ حل کرد. بدنبال آن، جنگ آمریکا با عراق در سال ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳ تهدید عراق برای اسرائیل را بکلی از بین برد؛ جنگهایی که البته هزینه‌های نجومی نیز برای آمریکا در بر داشته‌اند.

برای درک بهتر این مناقشات در قالب ژئوپلیتیک هسته‌ای خاور میانه، ما باید تحولات دیگری را هم در این زمینه در نظر داشته باشیم. برای شروع، ما باید آگاه باشیم که پس از قرارداد صلح بین اعراب و اسرائیل در "اسلو" در سال ۱۹۹۲ که خیلی هم قرارداد موقعی نبود، یک خط دعوا بین ایران و اسرائیل در منطقه ایجاد شد. قرارداد اسلو در واقع پاسخی بود به "تهدید جدید" از جانب ایران پس از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹. تا آن موقع خط تنش بین اعراب و اسرائیل بود که من اعتقاد دارم دیگر به آن شدت و حدت سابق وجود خارجی ندارد. در واقع دیگر امکان ندارد که جنگی بین اعراب و اسرائیل پیش بیاید چرا که مناقشه اعراب و اسرائیل به مناقشه اسرائیل و فلسطینیان و علی‌الخصوص گروه حماس محدود شده است. حماس هم حمایت بی شائبه اعراب و حتی کشوری مثل سوریه را هم پشت سر خود ندارد. این کشور اخیر نیز در آینده نزدیک به یک معامله با اسرائیل تن خواهد داد. این مسئله مهم است که ما متوجه باشیم که مناقشه بین اعراب و اسرائیل به وخامت گذشته نیست، حتی با وجود اینکه سالها طول خواهد کشید تا آثار این تخاصم بکلی از بین برود.

حدوداً" در بیست سال گذشته، تغییرات ملموسی در جوامع عرب در جهت تحولات اقتصادی و حل شدن در نظام اقتصاد سیاسی جهانی صورت گرفته است. قبل از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، این عربها بودند که شبه نظامی گری می‌کردند و طغیانگر بودند، در حالی که ایرانیان بیشتر به تحولات اقتصادی و روابط دوستانه و گسترده تر با غرب می‌اندیشیدند. در دو دهه گذشته، یک تغییر جهت ۱۸۰ درجه‌ای در این معادله ایجاد شده است. ایران امروزه یک مسیر نظامی گرانه و طغیانگرانه را در پیش گرفته در حالی که عربها مسیر تحولات اقتصادی و یکی شدن با نظام جهانی و حتی معامله با اسرائیل را دنبال می‌کنند. در واقع ما می‌توانیم یکی شدن منافع غرب و اسرائیل با منافع عربها در خلیج فارس و فراتر از دنیای عرب را به وضوح ببینیم. این تحولات جدید نشان از یکی شدن منافع یهودها و اعراب است، در حالی که مناسفانه منافع ایرانیها با منافع آمریکا و اسرائیل در تضاد قرار گرفته است. در نتیجه این تحولات یک مناقشه جدید میان ایران و اسرائیل شکل گرفته است که لابی اسرائیل در آمریکا با ذکاوت آن را به مناقشه ایران و آمریکا تبدیل کرده است.

در عین حال، طی سه دهه گذشته، دنیا کوچکتر شده و اطلاعات به صورت گسترده تری در سطح دنیا جاری است. این روند در مقابل باعث شده است که مسائل داخلی و منطقه‌ای پیشین به مسائل جهانی کنونی تبدیل شوند. این مسئله به این معنی است که ژئوپلیتیک حالا در مسائل جهانی ملموس تر است به همان طریق که مسائل جهانی در ژئوپلیتیک به چشم می‌خورند. به عنوان مثال، در حال حاضر، توجه جهانی فقط به مسئله عراق و ایران معطوف نیست، بلکه بر روی مسائلی همچون عدم تکثیر سلاحهای اتمی، تروریسم، قاچاق مواد مخدر، مردمسالاری، حقوق بشر و گسترش شبه نظامیان مسلح خیابانی به عنوان یک پدیده در منطقه نیز متمرکز است. بیشتر این مسائل جهانی هم در خاور میانه به منصفه ظهور در آمده‌اند. از طرف دیگر از آنجائی که خط تنش حالا به رابطه آمریکا و ایران کشیده شده است، خیلی از این مسائل جهانی به مناقشه فزاینده بین آمریکا و ایران هم افزوده شده‌اند. گسترش مسائل جهانی در حوزه روابط منطقه‌ای به ضرر امنیت ملی اسرائیل بوده است. برای اسرائیل شکست دادن ارتش عربها بسیار راحت تر بود تا اینکه به مقابله با تروریسم بپردازد و یا اینکه با شبه نظامیان خیابانی بجنگد و یا اینکه جلوی افزایش سلاحهای غیر متعارف را بگیرد. از آنجائی که آسیب پذیری اسرائیل بیشتر شده است، به همین خاطر این کشور در صدد بر آمده است تا اینکه ارتش آمریکا را به صورت مستقیم در منطقه درگیر و این عمل هم به نوبه خود به اسرائیلی شدن آمریکا در منطقه منجر شده است.

تا وقتی که اسرائیل با این مشکلات جهانی مواجه است، به همان نسبت میزان آسیب پذیری اش هم ادامه خواهد داشت. این آسیب پذیری علی الخصوص در مقابل ایران صدق می‌کند، کشوری که همچنان نسبت به اسرائیل خصمانه رفتار می‌کند و ضمناً" بابر نظر اسرائیل خواب و خیالهای هسته‌ای هم در سر می‌پروراند. در این قالب است که اسرائیلی‌ها فکر میکنند باید اهمیت برنامه اتمی ایران را مد نظر داشته باشند و آن را در آینده دنبال کنند. از دیدگاه اسرائیلیها، ژئوپلیتیک هسته‌ای در خاور میانه نباید به ایران گسترش پیدا کند. به همین خاطر است که اعلام کرده به هر گونه اقدامی از جانب ایران برای دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای باید بشدت پاسخ داده شود. حال اگر ما بخواهیم نگاهی به آینده و به اقدامات آمریکانیا در منطقه بیاندازیم، اسرائیلیها به دنبال این هستند که برای خود ضریب اطمینانی فراهم کنند و در این راه به هر کاری حتی روغ پراکنی در مورد تکنولوژی هسته‌ای ایران هم که شده دست خواهند زد و آن را به بمب اتمی وصل خواهند کرد تا اینکه بتوانند موقعیت برتر خود را در خاور میانه متغیر و متخاصم حفظ کنند. این نتیجه گیری از اینجا منتج می‌شود که اسرائیلی کردن آمریکا تا حدودی ناکارآمد بوده و شاید که آمریکانیا یک روز تصمیم بگیرند که از منطقه خاور میانه به کلی خارج بشوند همانطور که انگلیسیها این کار را در سالهای ۱۹۷۰ انجام دادند.

بحران هسته‌ای ایران محصول یک دیدگاه سنتی و قدیمی دیگر نیز هست که بر اساس آن از ایران به عنوان یک "کشور خطرناک" یاد می‌شود. وقتی که انگلستان هنوز هند را به عنوان یک مستعمره ارزشمند در قرن نوزدهم تحت سیطره خود داشت، به ایران به دیده یک رقیب نگریست (ایران قبل از اینکه انگلستان هند را مستعمره خود کند، آن کشور را فتح کرده بود) و به این باور رسید که قدرت ایران باید تحت کنترل قرار داشته باشد. در حالی که بریتانیا انگیزه محدودی در مورد این اعتقاد خودش در باره ایران داشت، دشمنان ایران در طول زمان روی این ایده کار زیادی کردند و این ترزا را انداختند که یک ایران قدرتمند یک ایران خطرناک خواهد بود و اینکه یک ایران ضعیف بهترین حالت برای منطقه خودش است. در واقع، این ایده زیربنای نظری تحریمهای کنونی توسط آمریکا و شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران را تشکیل می‌دهد. بر اساس همین چهارچوب فکری بود که غرب تمایل نداشت ایران در سالهای ۱۹۲۰ به راه آهن، در سالهای ۱۹۶۰ به کارخانه ذوب فلزات، و در سالهای ۱۹۵۰ به ملی کردن صنعت نفت و یا در ۱۹۷۹ به یک مردمسالاری بومی دست پیدا کند. در حال حاضر غرب نمی‌خواهد که ایران اورانیوم را غنی سازی کند. در عین حال این قضیه که ایران در دویست سال گذشته هیچ مناقشه‌ای را بر علیه همسایگان خودش آغاز نکرده است معمولاً" بسادگی از سوی دشمنانش نادیده گرفته می‌شود.

در واقع تاریخ معاصر ایران شاهد تجاربی کاملاً متفاوت با این چهارچوب فکری ایران خطرناک می‌باشد. یعنی اینکه هر بار که ایران ضعیف شده، منطقه دچار بی ثباتی شدیدتری شده است در حالی که یک ایران قوی معمولاً" به ثبات منطقه افزوده است. این موضوع که یک ایران قدرتمند برای منطقه مفیدتر است بخوبی توسط دکترین ریچارد نیکسون در سالهای ۱۹۷۰ به منصفه ظهور رسید. با وجود بر این، عدم مدیریت صحیح شاه در سیاست داخلی کشور

تئوری نیکسون را به یک تجربه کوتاه بدل کرد که با انقلاب ۱۹۷۹ به پایان رسید. ایران ضعیف پس از انقلاب، صدام را بر انگیخت تا به فکر تصرف ایران بیافتد و این واقعه مقدمه‌ای شد برای تصرف کویت توسط صدام و پس از آن هم دو جنگ آمریکا بر علیه عراق. عراق امروزه در واقع نتیجه یک ایران ضعیف در منطقه است. البته ما نباید فراموش کنیم که رهبران ایران هم مزید بر علت برای این تصور غلط در مورد یک ایران قوی هستند. آنها معمولاً از عباراتی استفاده می‌کنند و ادعاهائی می‌کنند که معمولاً "غیر واقعی و غلو آمیز هستند، منتها این ادعاها برای دشمنان ایران تهدیدهای جدی محسوب می‌شوند و از آنها برای تضعیف ایران بهانه درست میکنند. دولت کنونی ایران استاد استفاده از این ادعاها و ترفندها در سیاستهای خودش است. فرهنگ امپراتوری ایران در گذشته هم به این توهمات غلط در مورد ایران دامن می‌زند.

یک کج فهمی دیگر در مورد ایران این تصور است که قدرتش در حال افزایش است. اگر این ایده را با ایده یک ایران قدرتمند به عنوان یک ایران خطرناک در بیامیزیم، بحث قدرت رو به افزون ایران به دشمنان ایران این بهانه را میدهد تا این کشور را بیشتر از نظر سیاسی و اقتصادی به انزوا بکشاند به این منظور که بتواند تهدید ایران را خنثی کنند. دلایل آنها هم برای افزون گرفتن قدرت ایران این است که عراق به عنوان یک عامل بازدارنده ایران از صحنه خارج شده است، ایران در حال غنی سازی اورانیوم است، طالبان از صحنه افغانستان حذف شده است، و اینکه قدرت حزب الله در لبنان و حماس در فلسطین در حال افزایش است. این مسئله که ایران یک اقتصاد ضعیف دارد، از نظر فن آوری یک کشور مصرف کننده است تا اینکه یک کشور تولید کننده، و اینکه ارتشش دارای زیربنای قوی نیست معمولاً نادیده گرفته می‌شود. در اینجا دو گروه هستند که بحث قدرت رو به افزایش ایران را مطرح می‌کنند. یک گروه تمایل دارد که آمریکا و ایران وارد یک مناقشه نظامی بشوند و به همین خاطر اینگونه بحث می‌کنند که یک ایران قدرتمند یک کشور خطرناک خواهد بود. اسرائیل و لابی‌هایش در این زمره قرار می‌گیرند. گروه دیگر که بعضی از دوستان نادان ایران را هم در بر می‌گیرد تمایل دارد که آمریکا با ایران وارد مذاکره بشود. منتها، کاخ سفید در دوره ریاست جمهوری آقای بوش علاقه‌ای ندارد که با یک ایران قدرتمند و یا در حال قدرت گیری وارد مذاکره بشود. بر عکس، دولت کنونی آمریکا چنان گزینه‌های خود را محدود کرده است که فقط به تنزل قدرت ایران و یا تغییر رژیم آن رضایت می‌دهد.

دولت آقای بوش برای اینکه به این هدف خود برسد اعلام کرده است که از هیچ کوششی اعم از استفاده از قوه زور و حتی استفاده از سلاحهای تاکتیکی هسته‌ای در حمله‌اش به ایران دریغ نخواهد کرد. آقای بوش که ایران را یک "اهریمن" نامید ضمناً اضافه کرده است که اگر ایران در صدد دستیابی به سلاحهای هسته‌ای و یا حتی دانش دستیابی به آنها باشد، این قضیه ممکن است زمینه جنگ جهانی سوم را مهیا کند. در حال حاضر هم که قطعنامه‌های سیاسی و اقتصادی یکجانبه آمریکا با تحریمهای مشابه از طرف سازمان ملل متحد ادغام شده‌اند مشکل دو چندان شده است. ادامه این سیاست تحت کنترل قرار دادن ایران زمینه را برای درگیری نظامی در آینده مهیا خواهد ساخت، همانطور که در مورد عراق ما شاهد این موضوع بودیم. علی رغم اینکه واشنگتن در چندین مورد با ایران در مورد موضوعات مورد نظرش وارد بحث شده است، ادامه سیاستهای کنونی می‌تواند به درگیری بیانجامد. تندرویان در دولت بوش و اسرائیلی‌های طرفدار جنگ اذعان می‌کنند که سیاستهای کنترلی و تحریمی گذشته آمریکا در جهت تغییر شیوه رفتار ایران نتایج دلخواه را در بر نداشته است. آنها ضمناً به این موضوع هم واقف هستند که تحریمها و سیاستهایشان برای تغییر رژیم تهران با شکست مواجه شده‌اند. بنابراین، تندروها و اسرائیلیهای ملی گرا در "تل آویو" و "واشنگتن" بر خلاف میل باطنی آمریکائیان ملی گرا به دولت بوش فشار وارد می‌کنند تا اینکه بر علیه تاسیسات هسته‌ای و پایگاههای نظامی ایران دست به حمله نظامی بزند. برخی از دولت مردان اسرائیل حتی تهدید کرده‌اند که اگر دولت بوش به ایران حمله نکند، خود مستقیماً وارد کارزار شده و آمریکا را در مقابل یک عمل انجام شده قرار خواهند داد.

اما چیزی که تندرویان براحتی از آن می‌گذرند این است که نظامی گری آمریکائی که منجر به اسرائیلی شدن آمریکا در منطقه می‌شود، مثلاً "تجربه عراق، با وجود اینکه توانائی چانه زنی اسرائیلیها را بالا می‌برد، اما امنیت ملی اسرائیل را تامین نمی‌کند. جنگ آمریکا بر علیه ایران بشدت به ایران آسیب خواهد رساند، اما این عملیات هم برای آمریکا و هم برای کشورهای منطقه از جمله اسرائیل و کشورهای عرب میانه رو هزینه‌های نجومی در بر خواهد داشت. علاوه بر این، تندرویان آمریکائی این مسئله را بخوبی درک نمی‌کنند که اسرائیل به شکل بهتری می‌تواند ایران را به عنوان یک دولت شناخته شده با یک سیستم سیاسی-نظامی مشخص تحت کنترل داشته باشد تا اینکه یک ایران پس از جنگ را که در آن عناصر تندروی شبه نظامی اسلامی به قدرت خواهند رسید. با توجه به تجربه جنگ بین اعراب- اسرائیل و آمریکا-عراق، این خطر خیلی دور از واقعیت نیست. در گذشته، تا موقعی که اسرائیلیها می‌دانستند باید با ارتشهای منظم اعراب به جنگ بپردازند، به پیروزیهای سریع دست پیدا کردند. نقطه مخالف این قضیه هم در طول بیست سال گذشته صحت داشته که اسرائیلیها در این مدت مشغول جنگ با شبه نظامیان عرب مثل حماس در فلسطین و حزب الله در لبنان بوده‌اند. با وجود اینکه ارتشهای منظم اعراب در هم شکسته شدند و دیگر خطر جدی برای اسرائیل محسوب نمی‌شوند، اما امنیت ملی این کشور به واسطه حضور این ارتشهای خیابانی رو به افول رفته است.

وقتی که ما به ژئوپلیتیک هسته‌ای ایران نظر می‌افکنیم، ما باید به سیاست داخلی ایران نیز توجه داشته باشیم. به طور مشخص، در اینجا دو نکته وجود دارد که دشمنان هسته‌ای ایران باید آن را مد نظر داشته باشند. اول اینکه، از آنجائی که ایران همیشه مورد لعن و نفرین واقع شده و از ثبات کاملی برخوردار

نیست، تب ملی گرایی که موفقیت هسته‌ای سیستم در میان مردم بوجود آورده است، یک حس قدرتمندی، پرستیژ و غرور برای ایرانیان به ارمغان آورده است. مسئله دوم اینکه حوزه قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی از بافت روحانیت سنتی به سوی یک بافت نظامی-امنیتی در حال تغییر است. خبر دیگر این است که در جمهوری اسلامی کنونی، کسانی که قدرت واقعی را در دست دارند لزوماً کسانی نیستند که از مناصب دولتی در نظام برخوردار باشند. در نتیجه، تصمیمات استراتژیک همیشه توسط اشخاص حقوقی و یا ارگانهای نظام که در صحنه مطرح هستند، گرفته نمی‌شوند. این بافت سیاسی سنتی که عناصر قدیمی و جدید قدرت را در بر می‌گیرد، تصمیم‌گیرها را پیچیده‌تر می‌کند، سیاست را به سوی عدم شفافیت سوق می‌دهد، و پایه‌های رابطه با جهان خارج را سست می‌کند چرا که بر میزان شک و تردیدها می‌افزاید. موضوع هسته‌ای و انعکاسهای جهانی‌اش نشان دهنده پیدایش این قدرت جدید سیاسی در ایران می‌باشد.

البته در سالهای آخر دهه ۱۹۸۰ و وقتی که ایران برنامه هسته‌ای ماقبل انقلاب اسلامی را از سر گرفت، سه حالت برای ایرانیان در گیر در بحث هسته‌ای وجود داشت: اول اینکه هم از انرژی هسته‌ای و هم از ظرفیتهای نظامی‌اش چشم‌پوشی کنند؛ دوم اینکه به دنبال انرژی هسته‌ای بروند، اما به دنبال ظرفیتهای نظامی‌اش نباشند؛ و سوم اینکه هم دنبال انرژی هسته‌ای بروند و هم بعد نظامی‌اش را دنبال کنند. قبلاً، کسانی که در پشت سر برنامه هسته‌ای ایران بودند از شفافیت بیشتری برخوردار بودند. منتها، در طول پروسه بحث و بررسی این مسئله، بخاطر فشارهایی که از طرف دنیای خارج بر ایران وارد شد، موضوع امنیت ملی به میان آمد و روند بحث هسته‌ای غیر شفاف‌تر شد و مسئولان درگیر در این مقوله هم غیر شفاف‌تر عمل کردند و بیشتر در صدد دفاع از موضع خود بر آمدند. این مسئله از جانب دشمنان هسته‌ای ایران بخوبی درک نشد و اینان اصرار ورزیدند که برنامه هسته‌ای ایران باید متوقف شود که کل این مسئله هم کمکی به گروههای متعادل‌تر و شفاف‌تر در بافت سیاسی ایران نکرد. در نتیجه، موضوع هسته‌ای ایران در داخل کشور به گزینه دوم و سوم از سه گزینه بالا محدود شد. با توجه به وضعیت ژئوپلیتیک و بلند پروازیهای هسته‌ای منطقه‌ای، رابطه خصمانه بین آمریکا/اسرائیل و ایران و انزوای ایران در هویت ژئوپلیتیک منطقه‌ای، به نظر می‌رسد که تهران ممکن است مجبور به حرکت در جهت وضعیت سوم این معادله بشود مگر اینکه برای رسیدن به یک توافق با ایران، مخالفین آن با یک بسته تشویقی معنی‌دار به میدان بیایند.

بنابراین، و علی‌رغم این تمایل تحمیل شده به ایران، هنوز این امکان وجود دارد که یک ایران بدون سلاح اتمی داشته باشیم، البته به شرطی که با تهران با یک شیوه درست برخورد شود. جای بسیار تأسف است که آمریکا و متحدانش یک شیوه غلطی را در مواجهه با ایران برگزیده‌اند. مسئله این است که غرب فرض را بر این گذاشته که جمهوری اسلامی علاقه‌ای به متوقف کردن غنی‌سازی ندارد و فقط در مقابل تحریمهای بیشتر و یا یک عملیات نظامی سر تعظیم فرود خواهد آورد و بر اساس این فرض است که آنها یک دیپلماسی خشن را برگزیده‌اند تا اینکه رفتار رهبران ایران را تغییر بدهند. از همه بدتر، تندیهای دولتی در آمریکا تلاش کرده‌اند که ایران را به انزوای کامل بکشانند و ماهیت نظام اسلامی را به زیر سوال ببرند با این خیال که چنین شیوه‌ای فضائی را ایجاد خواهد کرد تا آنها بتوانند راحت‌تر دیپلماسی جنگجویانه خود را به پیش ببرند. اما تجربه مناقشه آمریکا و ایران نشان می‌دهد که سیاست کنترلی با قوه زور خیلی سازنده نیست. این تجربه همچنین نشان می‌دهد که محافظه‌کاری در شروع مذاکرات و گامهای آهسته برداشتن در طی این پروسه و مشوقهای ناچیز ارائه دادن که الزاماً مذاکرات را طولانی‌تر خواهند کرد، مورد توجه سردمداران جمهوری اسلامی ایران نیست. مثال واضح این قضیه هم با پیش گذاشتن آقای کلینتون و خانم آلبرایت در ماه مارس سال ۲۰۰۰ در لغو کردن بعضی از تحریمها و اظهار ندامت از اعمال سیاستهای پیشین آمریکا نسبت به ایران بود که توجه سردمداران نظام را به خود جلب نکرد.

اتفاقاً در جهتی کاملاً مخالف، ایران نشان داده است که علاقه دارد یک معامله بزرگ و فراگیر انجام بدهد که به مذاکرات طولانی هم نیاز نداشته باشد. "معامله بزرگ" سال ۲۰۰۳ نشان دهنده یک چنین موردی است. آن معامله بزرگ با استقبال ایران مواجه شد در حالی که دولت آقای بوش با آن مخالفت کرد. حدس من این است که یک سیاست "حرکت بزرگ" (*) نه بعنوان راه حلی برای مشکلات بین آمریکا و ایران بلکه به عنوان یک شوک بر این رابطه خصمانه، می‌تواند مفید باشد چرا که قادر است یک شکاف در دیوار بی‌اعتمادی بین این دو کشور ایجاد کند و به گسترش اعتماد بین دو طرف و حفظ وجهه آنها بیانجامد. پیش شرط این حرکت بزرگ هم این است که دو طرف لحن خود را نسبت به یکدیگر عوض کرده و به همدیگر احترام بگذارند. این علی‌الخصوص برای طرف ایرانی بسیار اهمیت دارد که خود را قربانی این مناقشه می‌داند. آمریکا و ایران ضمناً باید هماهنگی گسترده‌ای را برای شروع همکاریها با هم انجام دهند تا بتوانند گروههایی که در این مناقشه ذینفع هستند را قانع کنند که رابطه آمریکا و ایران به نفع آنها آسیمی نخواهد رساند. بعلاوه، دو طرف باید بطور همزمان و در ملاء عام اعلام کنند که در صورت فراهم شدن شرایط مناسب، آنها حاضرند تا روابط خود را عادی سازند. ضمناً آنها باید ببینند که بدون هیچگونه پیش شرطی و اعمال قدرت در این معادله، در سطح بالای دیپلماسیک با همدیگر به مذاکره بپردازند. این قدمهای اولیه باعث می‌شود که یک چهارچوب جدیدی بر رابطه بین دو کشور حاکم شود.

بدنبال این اعتماد سازی اولیه توسط یک روش شوکی، آمریکا و متحدانش باید یک بسته تشویقی خیره کننده را به همراه تبلیغات زیاد به ایران ارائه کنند. البته در مقابل این بسته، آنها نباید در همان حال یک بسته تنبیهی هم برای ایران در نظر می‌گیرند که اگر ایران بسته تشویقی را قبول نکرد، با این بسته تنبیهی مواجه شود. محتویات این بسته بزرگ تشویقی که بخشی از حرکت بزرگ بین ایران و آمریکا را تشکیل خواهد داد، در ابتدا ملموس نخواهد بود، یعنی اینکه فقط در حد ایده‌هایی خواهد بود که به ایران معرفی خواهند شد که در صورت شروع مذاکرات سازنده عملی خواهند شد. کاربرد اصلی این بسته پیشنهادی هم زمینه سازی است برای آن معامله بزرگ بین آمریکا و ایران تا رابطه مجددی بین دو کشور برقرار شود. تمامی این تلاشها هم برای این است تا این وضعیت انفعالی نه جنگ و نه صلح بین دو کشور، که هیچ نتیجه‌ای هم ندارد، به گونه‌ای بنفع صلح تغییر کند. بسته تشویقی حداقل این کمک را به ایران خواهد کرد تا سوء ظن در زمینه امنیت ملی، امنیت انرژی، غرور ملی، مشروعیت، منطق رژیم، و کمکهای بی شائبه برای رشد اقتصادی کشور برطرف بشود. بطور مشخص، اگر که آمریکا بر روی گزینه حمله نظامی‌اش به ایران تاکید بورزد، این بسته پیشنهادی از طرف ایران به جدیت مورد بررسی قرار نخواهد گرفت. هر گونه روش خصمانه از طرف آمریکا در مواجهه با ایران باید که از سیاستهای حذف شود.

برای اینکه به غرور ملی ایرانیان احترام گذاشته شود، آمریکا و متحدانش باید که حق ایران در غنی سازی اورانیوم در چهارچوب قوانین آژانس بین المللی انرژی اتمی را به رسمیت بشناسند و پرونده ایران را از شورای امنیت سازمان ملل خارج کنند و آن را به آژانس بین المللی انرژی اتمی بسپارند. امنیت ملی ایران ایجاب می‌کند که از تهدید کشورهای اتمی منطقه و فرا منطقه‌ای در امان بماند. ایران مزوی احتیاج دارد که از تهدید کشورهای بزرگتر هم در امان بماند. تنش مابین شیعه‌ها و سنی‌ها بدرستی موجب نگرانی ایرانیها شده است. یک سیستم امنیت منطقه‌ای که بترتیبی جلوی هسته‌ای تر شدن منطقه را بگیرد، می‌تواند به این مسئله کمک کند. در دراز مدت، بهترین تضمینها این خواهد بود که خاورمیانه بزرگ از سلاحهای هسته‌ای عاری بشود. تضمین امنیت انرژی ایران ایجاب می‌کند که تحریمها از روی صنعت نفت و گاز کشور برداشته بشوند و ایران از کمکهای اقتصادی و فنی جامعه بین المللی برخوردار شود تا اینکه بتواند توانائی خودش را برای تولید انرژی هسته‌ای در دراز مدت تقویت کند. امنیت جمهوری اسلامی خیلی پیچیده است چرا که خطر اول از جانب کشورهای خارجی متوجه آن است در حالی که در دراز مدت بقای رژیم در گرو توانائی رژیم در انجام اصلاحات زیربنائی این نظام ولائی است. آمریکا باید مشروعیت نظام اسلامی را به رسمیت بشناسد، اسم رژیم را از لیست کشورهای حامی تروریست حذف کند، و از سیاست تغییر رژیم در ایران دست بردارد.

در عوض، ایران هم باید با این موارد موافقت کند:

۱- غنی سازی اورانیوم را برای مدت محدودی متوقف کند و بطور کامل با آژانس بین المللی انرژی اتمی همکاری کند و پروتکل الحاقی‌اش را هم امضاء کند و غنی سازی اورانیوم را تنها پس از آن مدت مقرر و پس از اینکه با دشمنان اتمی‌اش به توافق رسید، مجدداً از سر بگیرد. البته ایران باید ثابت کند که غنی سازی‌اش باید برای منظورهای غیر نظامی است.

۲- ایران باید حمایت خود را از گروه‌های ضد اسرائیلی و ضد آمریکائی در منطقه از جمله در عراق و در مناطق اشغالی فلسطین قطع کند و بطور رسمی از راه حل دو دولت مستقل فلسطین و اسرائیل حمایت کند.

۳- ایران باید اجازه بدهد که انتخابات آزاد در این کشور انجام شود و این اراده خودش را در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ به اثبات برساند.

تقبل این سری تعهدات از جانب ایران و دشمنان هسته‌اش، بایستی که مورد تائید طرفهای ذینفع در مناقشه آمریکا و ایران نیز قرار بگیرد. طرفهای ذینفع این مناقشه هم اسرائیل، آمریکا، دول اروپائی، روسیه، چین، کشورهای عربی، مردم ایران، و دولت جمهوری اسلامی هستند. اینها تعهدات سنگینی برای آمریکا و ایران هستند اما هزینه این تعهدات بسیار کمتر از تحریمهای اقتصادی و یا عملیات نظامی بر علیه ایران است.

در صورتی که ایران و دشمنانش بخواهند از تعهدات خود سر باز زنند، آنان حتماً هزینه زیادی را باید متحمل بشوند. پیش بینی می‌شود که ایرانیان از دولت خود بخواهند که چنین پیشنهادی را بپذیرد. بیشتر ایرانیان در صورت حفظ غرور و منافع ملی اشان خواهان عادی سازی روابط با آمریکا هستند. بخاطر موقعیت خطرناک ایران از نظر ژئوپلیتیک هسته‌ای، مقوله امنیت ملی اسرائیل، و مشکل آمریکائیان در ارتباط با اشغال عراق، روز به روز بر اهمیت انجام این حرکت بزرگ افزوده می‌شود. علاوه بر این، گذشته از مناقشه‌ای که این کشورها با یکدیگر دارند، اسرائیل و آمریکا منافع مشترک زیادی با ایران دارند که مبارزه با تندرویان مذهبی یکی از آنها می‌باشد. یکی دیگر از منافع مشترک آمریکا و ایران برقراری ثبات در عراق و افغانستان است که این همکاری آنها می‌تواند در راستای مقابله با قدرت رو به افزایش چین و روسیه باشد. چنین همکاری می‌تواند مدیریت بحران کنونی انرژی را نیز سهل تر سازد. مضافاً بر همه اینها، ایران عرصه مناسبی برای سرمایه گذاری و بازار خوبی برای اقتصاد بحران زده آمریکا محسوب می‌شود. تاریخ به کرات ثابت کرده است که کشورها دشمنان و یا دوستان ثابت ندارند بلکه فقط منافع دائم و همیشگی دارند.

با توجه به اینکه گزارش "ارزیابی امنیت ملی" در سال ۲۰۰۷ انتشار یافت و تاکید کرد که ایران برنامه هسته‌ای نظامی خود را در سال ۲۰۰۳ متوقف کرده است، گشایش کوچکی برای مذاکرات مستقیم و نهایتاً "حرکت بزرگ پیشنهادی ایجاد شده است. اینکه آیا ایران هیچوقت چنین برنامه‌ای داشته است یا نه در مقایسه با حصول به سیاستهایی جامع برای رسیدن به یک راه حل دیپلماتیک و مسالمت آمیز برای مناقشه کنونی اهمیت چندانی ندارد. اگر که بخواهیم گامی به جلو برداریم، برای آمریکا و متحدانش سازنده تر خواهد بود که در این زمینه مثبت باشند و گمان نکنند که ایران برنامه نظامی خود را مجدداً از سر گرفته است و خوشبین باشند که در صورت ارائه یک پیشنهاد بزرگ، تهران هیچوقت به سمت برنامه هسته‌ای نظامی نخواهد رفت. گزارش سازمانهای امنیتی ملی آمریکا و آقای "محمد البرادعی"، رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی به اعضای هیات رئیسه در پانزدهم نوامبر سال ۲۰۰۷، بهترین فرصت را برای دولت محفظه کار در آمریکا و ایران مهیا کردند تا اینکه بتوانند به یک راه حل برسند. مهمتر از این، گزارش "ارزیابی امنیت ملی" بصورت تلویحی بر نقش محوری رهبر ایران علی خامنه‌ای در برنامه هسته‌ای این کشور صحه گذاشت. اگرچه ایشان در گذشته با مذاکره با آمریکا بطور اصولی مخالف بودند، در حال حاضر بنظر می‌رسد که اگر احترام متقابل و برابری در مذاکرات بین آمریکا و ایران برقرار باشد و ضمناً این مذاکرات از طریق یک حرکت بزرگ و به سرعت اجرا شود، او هم به عنوان یک محور اصلی با این مذاکرات مخالفتی نخواهد کرد.

خلاصه اینکه، لزوم یک معامله بزرگ از طرف صلح طلبان در تهران، تل آویو، و واشنگتن مورد شناسایی قرار گرفته است. در عین حال، تندرویان در این سه پایتخت نیز با هر گونه تلاش که منافع جنگجویانه آنها را در خطر قرار دهد مخالفت خواهند کرد. اما با همه این اوصاف، بر اساس ارزیابی سازمانهای امنیتی آمریکا در سال ۲۰۰۷، امکان تفوق بر مقاومت تندرویان وجود دارد البته به شرطی که مدافعان صلح بر حمایت عمومی تکیه کنند و ایده‌های جدیدی را مطرح کنند. در ایران، با وجود اینکه اختلاف بین مدافعان عادی سازی روابط با آمریکا و مخالفانشان ملموس است، شانس رو گردانی به سمت سیاستهای عمل گرایانه در مورد برنامه هسته‌ای بالا است. من در مقاله‌ای که اخیراً چاپ کردم مواضع آنها، نقاط قوت، و شرایط این جناحها برای پیروزی یکی بر دیگری را توضیح دادم. (آدرس اینترنتی مقاله <http://www.payvand.com/news/07/may/1338.html> :

در حالی که هر دو جناح بر حق ایران در مورد غنی سازی اورانیوم تاکید دارند، جناحی که خواهان عادی سازی است بدنبال یک مصالحه است در حالی که تندرویان بدنبال یک معامله بزرگ هستند تا سیاستهای هسته‌ای خود را تغییر بدهند. آمریکا با این گروه دوم است که باید در آینده به معامله بنشیند.

(*تفاوت "Grand Bargain") و "معامله بزرگ" ("Big Push") در این مقاله من بین "حرکت بزرگ" قایل شده ام. اولی در واقع زمینه ساز دومی است.

(**اصل این مقاله بشکل یک سخنرانی در جلسه کمیته نمایندگان محافظه کار مجاس عوام انگلستان در ماه نوامبر 2007 در لندن ارائه شد. در آن زمان تحریمهای سوم و چهارم سازمان ملل علیه ایران هنوز وجود نداشتند.